**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه448 – 24/ 03/ 1400 جریان استصجاب در اصول عملیه / جریان استصحاب در موارد غیر یقین /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این بود که اگر حالت سابقه با غیر یقین ثابت شده باشد استصحاب جاری می شود یا نه؛ در مورد جایی که حالت سابقه با اماره معتبره ثابت شده باشد بحث کردیم و هم اکنون بحث ما در جایی است که حالت سابقه با اصل عملی ثابت شده باشد.

# جریان استصحاب در اصل عملی

برای جایی که حالت سابقه با امارۀ معتبره ثابت شده باشد، وجوه مختلفی ذکر شده بود؛ حال باید دید شبیه این وجوه برای جریان استصحاب در اصل عملی هم وجود دارد یا نه.

## اقسام اصول عملیه و تفاسیر آن

قبل از ورود به این بحث باید گفت اصل علمی به دو شکل است یکی اصل عملی محرز یا تنزیلی و دیگری اصل غیر محرز یا غیر تنزیلی.

در مورد ماهیت اصل محرز یا تنزیلی در اینجا یک توضیح اجمالی می دهیم و تفصیلش را به محل خودش واگذار می کنیم.

بطور کلی به دو شکل می توان اصل محرز و تنزیلی را تفسیر کرد و بنابر هر دو تفسیر باید تفاوتش با اماره را تبیین نمود.

تفسیر اول این است که بگوئیم در اصل محرز، جعل الیقین یا یقین تنزیلی وجود دارد و تفسیر دوم این است که در اصل محرز، واقع تنزیلی داریم و به عبارتی جعل الواقع شده است.

### تفاوت اصل عملی محرز با اماره بنابر تفاسیر مختلف

بنابر تفسیر اول یعنی جعل الیقین یا یقین تنزیلی، باید ملاحظه شود این جعل و تنزیل به ملاحظۀ چه خصوصیتی از یقین باشد؛ تعبیر مرحوم نائینی این است که یقین یک موقع بما هو کاشف عن الواقع ملاحظه می شود در اینجا جعل الیقین جعل الکاشفیه یا همان تتمیم کشف است که می شود اماره ولی یک موقع یقین را بما هو مقتض للجری العملی در نظر می گیریم در اینجا جعل الیقین به معنای اصل محرز است چون یقین در اینجا بما هو کاشف ملاحظه نشده تا اماره شود، بلکه بما هو موجب للجری العملی در نظر گرفته شده است.[[1]](#footnote-1)

بنابر تفسیر دوم یعنی جعل الواقع، باید دانست جعل الواقع به دو مناط است:

یک وقت جعل الواقع به مناط کشف نوعی است یعنی چون فلان اماره نوعا مطابق با واقع است شارع آن را نازل منزلۀ واقع قرار می دهد و جعل الواقع می کند؛ در اینجا چون به مناط کشف نوعی است می شود اماره؛ ولی اگر به مناط کاشفیت نباشد بلکه به مناط امری باشد که موضوعیت دارد نه طریقیت و کاشفیت می شود اصل عملی محرز؛ مثل این که شارع بگوید اگر بعد از نماز در صحت آن شک کردی، قاعدۀ فراغ را جاری کن و حکم کن به صحت عمل، این جعل الواقع می تواند به مناط غلبه صحت نماز نباشد بلکه به مناطی دیگر همچون مصلحت تسهیل این جعل الواقع را انجام داده باشد می شود چون مکلف یک بار زحمت عمل را به دوش کشیده و شارع مقدس نمی خواهد دوباره او را به زحمت بیاندازد.

## بررسی وجوه جریان استصحاب در موارد ثبوت حالت سابقه با غیر یقین

حال باید دید وجوهی که در ثبوت حالت سابقه با اماره برای جریان استصحاب ذکر شده بود در اصل محرز یا تنزیلی و همچنین در اصل غیر محرز جاری می شود یا نه.

در اینجا به ذکر این وجوه و تطبیقش در اصل عملی محرز و غیر محرز خواهیم پرداخت با صرف نظر از این که این وجوه را پذیرفته باشیم یا نه.

### وجه اول: استصحاب جامع بین حکم واقعی و ظاهری

وجه اولی که توسط مرحوم صدر ذکر شده بود عبارت بود از استصحاب جامع بین حکم واقعی و ظاهری[[2]](#footnote-2)؛ تقریب مطلب به این است که ما یقین داریم در سابق حکمی ولو در ضمن حکم ظاهری وجود داشته است و احتمال می دهیم این حکم ولو در ضمن حکم واقعی باقی باشد ؛ این بیان که در مورد اماره ذکر شده بود در اصل عملی محرز و غیر محرز هم جریان داشته و با صرف نظر از اشکالاتی که برای این تقریب ذکر شده بود \_همچون اشکال استصحاب کلی قسم ثالث\_ می توان جریان استصحاب در اصل عملی را در هر دو قسمش (محرز و غیر محرز) پذیرفت.

### وجه دوم: عدم دخالت یقین در موضوع استصحاب

وجه دوم بیانی بود که مرحوم آخوند ذکر نموده بود[[3]](#footnote-3)؛ ایشان فرمودند آنچه رکن استصحاب است، نفس حدوث سابق است و یقین صرفا طریقیت دارد بنابراین حدوث سابق با هر طریق دیگری هم ثابت شود رکن استصحاب متوفر خواهد بود؛ روشن است که این تقریب در جایی که اصل عملی، غیر محرز باشد جریان ندارد چون به هیچ وجه حدوث سابق را احراز و اثبات نمی کند اما در مورد اصل محرز باید بین دو تفسیر آن تفصیل قائل شد:

اگر تفسیر ما از اصل محرز جعل الواقع باشد به نظر می رسد استصحاب جاریست، چون جعل الواقع به لحاظ آثار واقع بوده و طبق تقریب مرحوم آخوند یکی از آثار نفس واقع (نه یقین به آن)، جریان استصحاب است؛ ولی اگر تفسیر ما از اصل محرز ، جعل الیقین باشد دیگر نمی توان استصحاب را جاری دانست چون طبق تقریب مرحوم آخوند، یقین اثری ندارد تا جعل الیقین آن اثر را به دنبال داشته باشد.

بنابراین در جریان وجه دوم، به نظر می رسد باید بین دو تفسیر اصل محرز تفصیل قائل شویم.

### وجه سوم: استصحاب روح حکم یا شدت اهتمام

وجه سوم بیانی بود که مرحوم صدر به آن تکیه کردند[[4]](#footnote-4)؛ بیان ایشان استصحاب روح حکم و شدت اهتمام بود که به نظر می رسد در اصل عملی نیز جریان داشته باشد و صرف نظر از اشکالاتی که به اصل این تقریب بیان نمودیم بتوان آن را به عنوان مصححی برای جریان استصحاب در اصل عملی پذیرفت.

### وجه چهارم: جایگزین شدن امارات برای قطع موضوعی

وجه چهارم این بود که امارات نازل منزلۀ قطع موضوعی بشوند؛ مرحوم صدر برای این بیان دو تقریب ذکر نمودند[[5]](#footnote-5):

تقریب اول این است که ما بگوئیم اماره وارد است بر دلیلی که قطع موضوعی در آن اخذ شده است به این اعتبار که قطع موضوعی بما هو منجز للواقع او معذر عن الواقع در موضوع اخذ شده است که مرحوم صدر به آن اشکالات اثباتی وارد نمودند؛ به نظر می رسد این تقریب هم در اصل محرز و هم اصل غیر محرز جریان بیاید به این بیان که اصل عملی چه محرز باشد چه نباشد منجز و معذر است بنابراین این اصل می تواند جایگزین دلیل قطع موضوعی از جمله دلیل استصحاب بشود.

اما تقریب دوم که ما بیان کردیم این بود که اگر بگوئیم یقین بما هو منجز او معذر اخذ شده باشد مؤونه بسیاری دارد لذا بهتر است قطع را بما هو طریق الی الواقع در نظر بگیریم و اساسا یقین مأخوذ در دلیل استصحاب را بما هو طریق الی الواقع ملاحظه کنیم؛ طبق این تقریب طبیعتا نمی توانیم در اصل عملی، استصحاب را جاری بدانیم چون اصل غیرمحرز و غیر تنزیلی باشد که روشن است هیچ طریقیتی ندارد و اصل محرز و تنزیلی بنابر دو تفسیرش یا جعل الیقین است(طبق تفسیر اول اصل محرز) یا جعل الواقع(طبق تفسیر دوم اصل محرز) ؛ اگر جعل الیقین باشد نمی تواند جایگزین یقین مأخوذ در استصحاب شود چون جعل الیقین در اصل محرز، بلحاظ جری عملی است نه بلحاظ طریقیت و اگر هم اصل محرز را جعل الواقع بدانیم باز هم مجرد واقع تنزیلی کافی نیست بلکه واقعی که طریق مثبت داشته باشد موضوع استصحاب است چون فرض این است که در موضوع دلیل استصحاب یقین اخذ شده و این گونه نیست که نفس واقع موضوع استصحاب باشد.

بنابراین طبق تقریب ما در اصل عملی محرز و غیر محرز استصحاب جاری نمی شود و به بیان دیگر دلیل اثباتی ما این بود که روایت استصحاب در صحیحۀ اولی[[6]](#footnote-6)، این بود که «الرجل ینام و هو علی وضوء ا توجب الخفقه و الخفقتان الوضوء ...» ما گفتیم در صدر «هو علی وضوء» اخذ شده و در ذیل «فإنه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین ابدا بالشک» اخذ شده که ما جمع بین صدر و ذیل را این گونه مطرح کردیم که یقین بما هو طریق الی الواقع اخذ شده است.

تقریب ما این بود که «الرجل ینام و هو علی وضوء» ظاهرش این است که ولو «علی وضوء» بودنش احراز شده است ولی نه این که حتما با یقین احراز شده باشد، لذا هر محرز دیگری برای وضو دار بودن داشته باشد گفته می شود «هو علی وضوء»؛ حال طبق این تقریب باید محرزی وجود داشته باشد تا بتوان تعبیر »هو علی وضوء» را صادق دانست ولی اگر محرزی در کار نباشد و ما بخواهیم با اصل عملی وضوی سابق را ثابت کنیم مشکل است بگوئیم عرفا تعبیر «هو علی وضوء» بکار می رود و طبیعتا دلیل شامل جایی که نسبت به حالت سابقه اصلی عملی وجود دارد نمی شود.

علی ای تقدیر در جایی که «علی وضوء» هم صادق باشد، باید یقین بما هو طریق الی الواقع داشته باشیم در نتیجه اگر اصل محرز را به معنای جعل الواقع بدانیم باز هم نمی توانیم بگوئیم طریق به واقع داریم و در نتیجه رکن استصحاب وجود نخواهد داشت.

اما این جا یک بحث کلی وجود دارد که ممکن است کسی قائل شود به این که اصل عملی جایگزین قطع موضوعی است و اشکال این مبنا هم این است که ما دلیلی نداریم که در همۀ ادله این گونه باشد چون ممکن است قطعی که در موضوع برخی ادله اخذ شده است بما هو طریق الی الواقع ملاحظه شده باشد و بالتبع اصل عملی نمی تواند جایگزین آن شود چون مفاد دلیل اصل عملی جعل الیقین بما هو مقتض للجری العملی است نه بما هو طریق الی الواقع یا مفادش جعل الواقع است که باز هم جایگزین یقین به واقع نمی شود و نهایتا می تواند جایگزین نفس واقع شود چون فرض این است که یقین ولو بما هو طریق، موضوعیت دارد و نفس واقع موضوع نیست.

بنابراین به نظر می رسد این وجه چهارم به هر دو تقریبش در اصل عملی جریان ندارد چه در اصل تنزیلی و چه در اصل غیر تنزیلی.

مرحوم صدر در خاتمه در بحث امارات صور چهارگانه ای تصویر کرده بودند[[7]](#footnote-7) و فرموده بودند تنها در یکی از صور اشکال وجود دارد ولی اینجا در اصل عملی قدری متفاوت بحث دنبال شده است.

1. ر ک مباحث الأصول، ج‏5، ص: 429 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 297 [↑](#footnote-ref-2)
3. ر ک مباحث الأصول، ج‏5، ص: 298 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 302 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 303 [↑](#footnote-ref-5)
6. **تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏1 ؛ ص8** [↑](#footnote-ref-6)
7. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 306 [↑](#footnote-ref-7)